

عمر و زندگی

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾

- عمر ملت‌ها

۱. ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾؛ و برای هر امتی
اجلی است پس چون اجلشان فرا رسد، نه می‌توانند ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.

تفسیر

ملت‌های جهان همانند افراد، دارای مرگ و حیات‌ند، ملت‌هایی از صفحه روی زمین برچیده
می‌شوند، و به جای آن‌ها ملت‌های دیگری قرار می‌گیرند، قانون مرگ و حیات مخصوص
افراد انسان نیست بلکه اقوام، جمیعت‌ها و جامعه‌ها را نیز در بر می‌گیرد.

با این تفاوت که مرگ ملت‌ها غالباً بر اثر انحراف از مسیر حق و عدالت و روی آوردن به
ظلم و ستم و غرق شدن در دریای شهوات و فرو رفتن در امواج تجمل پرستی و تنپروری
می‌باشد.

هنگامی که ملت‌های جهان در چنین مسیرهایی گام بگذارند و از قوانین مسلم آفرینش
منحرف گردند، سرمایه‌های هستی خود را یکی پس از دیگری از دست خواهند داد و
سرانجام سقوط می‌کنند. بررسی فناي تمدن‌هایی همچون تمدن بابل، فراعنه مصر، قوم سبا،
کلدانیان، آشوریان، مسلمانان اندلس و امثال آن‌ها، این حقیقت را نشان می‌دهد که در
لحظه فرا رسیدن فرمان نابودی که بر اثر اوچ گرفتن فساد صادر شده بود، حتی ساعتی

۱. اعراف، آیه ۳۴.

نتوانستند پایه‌های لرزان حکومت‌های خویش را نگاه دارند.
باید توجه داشت که "ساعت" در لغت به معنی کمترین وقت است، گاهی به معنی لحظه و گاهی به معنی مقدار کمی از زمان می‌آید، اگر چه امروز معنی معروف آن یک بیست و چهارم شبانه روز است.

- مرگ قطعی است

۲. ﴿وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ﴾ ﴿مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَ مَا يَسْتَأْخِرُون﴾؛ ما اهل هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر این که اجل معین(و زمان تغیر ناپذیری) داشتند! هیچ امتی از اجل خویش، نه پیش می‌افتد و نه پس می‌ماند.

تفسیر

سنت الهی همیشه بر این بوده است که به قدر کافی مهلت برای تجدید نظر و آگاهی بدهد، حوادث دردنگ و وسائل رحمت را یکی پس از دیگری می‌فرستد، تهدید می‌کند، تشویق می‌کند و اخطار می‌نماید تا حجت بر همه تمام شود.

ولی هنگامی که این مهلت به پایان رسید، سرنوشت قطعی دامنشان را خواهد گرفت. آیا توجه به همین واقعیت کافی نیست تا همگان از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند و از مدت مهلت الهی برای بازگشت و اصلاح استفاده کنند؟ آیا باید باز هم نشست تا سرنوشت شوم اقوام گمراه و ستمگر پیشین درباره خود ما نیز تکرار گردد و به جای این که از پیشینیان عبرت گیریم، عربتی شویم برای آیندگان؟ ضمنا از دو آیه فوق فلسفه بیان "تاریخ گذشتگان به طور مکرر" در آیات قرآن روشن می‌شود.

- حقیقت عمر دنیوی

۳. **﴿يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَنْطُونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا﴾**؛ روزی که شما را فرا می خواند، پس در حالی که او را ستایش می کنید اجابت ش می نماید و می پندارید که جز اند کی [در دنیا] نمانده اید.

- فردا دیر است

۴. **﴿وَ قَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَتَتَبَرَّأُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّأُ مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾**؛ و آن پیروان گویند: کاش بار دیگر بازمی گشتم، تا آن چنان که از ما بیزاری جسته اند از آنها بیزاری می جستیم. خداوند کردارهایشان را این چنین مایه حسرتشان سازد و آنان از آتش رهایی نیابند.

پیامها

۱- قیامت، روز فراغوانی عمومی مردم است: «**يَدْعُوكُمْ**»

۲- حسرت بزرگ آن است که انسان برای لذت و راحتی چند روزه، دوزخ و عذاب همیشگی را خریداری کند: «**إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا**»

۳- همه عمر دنیا نسبت به ابدیت اند ک است: «**يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ**»

۴- ستمگران، مهلت الهی را نشانه لطف او بر خود ندانند: «**لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ**» زیرا زمان آنان هم سر خواهد آمد، چنان که در جای دیگر می خوانیم: «**جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا**»

۵- مجاهدان راه خدا، به خاطر سلطه طاغوتیان، گرفتار یا نشوند. تلاش کنند، چون طاغوت ها نیز رفتی هستند: «**لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ**»

۶- در قیامت، چشم انسان حقیقت بین شده و بر کارهای خود حسرت می خورد: «**يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ**»

۱. إِسْرَاء، آیه ۵۲.

۲. بقره، آیه ۱۶۷.

۷- آرزوی برگشت هست، ولی برگشتی نیست: «لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَةً» وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ

آیات مرتبط

- مهلت برای جبران و جلوگیری از حسرت

۵. «وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَأْبٍ وَ لَكِنْ يُؤَخْرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمَّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ».

۶. «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًا وَ لَا نَفْعًا إِلَّا مَا شاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ».

۷. «وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ قَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذَّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ».

۸. «وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».

۹. «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاجِدِينَ»^۵

۱۰. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قَالُوا لِإِخْرَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوهُمْ فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزَّى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۶.

۱. نحل، آیه ۶۱.

۲. یونس، آیه ۴۹.

۳. انعام، آیه ۲۷.

۴. منافقون، آیه ۱۱.

۵. زمر، آیه ۵۶.

۶. آل عمران، آیه ۱۵۶.

روايات

– اهمیت تفاوت روزهای عمر

۱. عن ابی عبدالله علیہ السلام انه قال:

من استوی یوماه فهو مبغون و من كان آخر يوميه خيرهما فهو مغبوط و من كان آخر يوميه شرهما فهو ملعون و من لم ير الزياده في نفسه فهو الى النقصان و من كان الى النقصان فالموت خير له من الحياة.^۱؛ امام صادق علیہ السلام در باره رشد مداوم شخصیت و کمالات روز افزون انسان فرموده است: کسی که دو روزش در بهره زندگی و رشد انسانی یکسان باشد در معامله نقد عمر مبغون است و کسی که امروزش بهتر از دیروز باشد شایسته است که مورد غبطه دیگران واقع شود و کسی که امروزش بدتر از دیروز باشد محروم از رحمت حق است و کسی که نفس خود را پیوسته در کمال تازه ای نبیند و در معنویات خویش خویش احساس فزوئی ننماید در معرض کمبود و نقص قرار گرفته است و کسی که در راه نقص قدم بر می دارد مرگ از زندگی برای او بهتر است.

– قیامت و مسئولیت در برابر عمر

۲. قال رسول الله علیہ السلام:

ان العبد لا تزول قدماه يوم القيامه حتى يسأل عن عمره فيما افناه و عن شبابه فيما ابلأه^۲؛ رسول اکرم علیہ السلام فرموده است که در قیامت هیچ بندهای قدم از قدم بر نمی دارد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد: اول آن که عمرش را در چه کاری فانی کرده است، دوم: جوانیش را چگونه و در چه راه تمام کرده است.

۱. معانی الاخبار، ص ۳۴۲

۲. تاریخ بغداد، ص ۵۹

-ایام زندگی

۳. عن ابی عبدالله علیہ السلام:

قال: الا يام ثلاثة، فيوم مضى لا يدرك، ويوم الناس فيه فينبغى ان يغتنموه، وغد
انما فى ايديهم امله^۱; امام صادق علیه السلام فرموده است: ایام زندگی سه روز است:
اول، روزی که گذشته است و برگشت ندارد؛ دوم، روز موجود است که مردم در
آن قرار دارند و در اختیار آن هاست باید آن را مغتنم شمارند و از آن استفاده
نمایند؛ سوم، فردائی است که نیامده و تنها آرزوی آن را در دست دارند.

-توجه به گذر شب و روز

۴. قال على علیه السلام:

ان الليل و النهار يعملان فيك فاعمل فيهما^۲; امام علی علیه السلام فرموده است: شب و
روز در تو کار می‌کنند(و مقداری از عمر تو را می‌گیرند) تو نیز در آن‌ها کاری
بکن(و چیزی برای خود بیندوز).

داستان‌ها

۱- گوهر وقت

مرحوم حجت‌الاسلام سیدصادق شمس نقل نموده‌اند: بنده به طور مکرر خدمت علامه
سیدمحمدحسین طباطبائی رسیده‌ام، علامه می‌گفتند: به تازگی به این فکر افتاده‌ام که تفسیر
المیزان را بنویسم ولی نقطه‌های آن را در روز پنج شنبه بگذارم که در این روز علاوه بر
این که نقطه‌ها را می‌گذارم، مروری نیز بر متن تفسیر نموده باشم، اگر چنین کنم روزی
یک ربع ساعت(پانزده دقیقه) جلو هستم، یعنی از وقت و فرصت به خاطر به کارگیری این
شیوه استفاده کرده‌ام.^۳

۱. تحف العقول، ص ۳۲۴.

۲. غرر الحكم، ص ۱۲۰.

۳. ر.ک، ناگفته‌های عارفان، ص ۶۲، (با اندکی تصرف).

۲- فرصت‌های غنیمتی

نقل نموده‌اند که: مرحوم حضرت آیت‌الله‌العظمی بروجردی گاهی به واسطه کثرت مشاغل چند دقیقه‌ای دیرتر از موعد مقرر به درس حاضر می‌شدند. یک روز که ایشان دیر تشریف آوردند یکی از علماء اعتراض کرد و گفت: وقت طلاب ضایع می‌شود. آیت‌الله بروجردی فرمودند: چرا شما وقت خود را تلف می‌کنید؟ من این دوازده جزء قرآن را که الان حفظ هستم از همین وقت‌ها استفاده کرده‌ام، شما هم بیکار نشینید این چند دقیقه‌ای که من دیر رسیدم مشغول حفظ قرآن باشید.^۱

۳- سرعت گذر عمر از نظر نوح ﷺ

حضرت نوح ﷺ از پیامبرانی بود که عمر طولانی داشته است. بعضی نوشته‌اند ۲۵۰۰ سال عمر نمود، از این رو او را شیخ الانبیاء می‌گویند. در عین حال او هرگز دل به این دنیا فانی نبسته بود و خود را چون مسافری می‌دید، شاهد بر این مدعی این که در روزهای آخر عمر آن پیامبر گرامی، شخصی از او پرسید: دنیا را چگونه دیدی؟

نوح ﷺ در پاسخ گفت: «کَبَيْتٌ لِهِ بَابَانِ دَخَلْتُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَخَرَجْتُ مِنْ الْأَخْرِ؛ دُنْيَا رَا همچون اطاقی دیدم که دارای دو در است، از یکی وارد شدم و از دیگری بیرون رفتم.» امام صادق علیه السلام فرمودند: "هنگامی که عزرائیل برای قبض روح نزد نوح آمد، نوح در برابر تابش آفتاب بود، عزرائیل سلام کرد، نوح جواب سلام او را داد و پرسید: برای چه به اینجا آمده‌ای؟

عزرائیل گفت: آمده‌ام که روح تو را قبض کنم.

نوح ﷺ فرمود: اجازه بدء از آفتاب به سایه بروم.

عزرائیل اجازه داد و نوح ﷺ به سایه رفت، سپس حضرت نوح این سخن عبرت آموز را به عزرائیل گفت: «ای فرشته مرگ آن‌چه در دنیا زندگی نمودم به قدری زود گذشت که

۱. ر.ک، مردان علم در میدان عمل، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۷۳.

٧٠ / ره‌توشه راهیان نور(پیام‌های قرآنی)

همانند آمدن من از آفتاب به سایه بود»، اکنون مأموریت خود را در مورد قبض روح من انجام بده، عزرائیل نیز روح او را قبض کرد.^۱

۴- بطالت گذرانیدن عمر

مردی در مدینه بود که همه را می‌خندانید.

جماعتی گفتند: خوب است امام سجاد علی‌الله‌آل‌عتر را به مجلس این مرد دعوت کنیم و قدری او را بخندانیم، شاید از گریه‌های زیاد لحظه‌ای ساكت شود.

جمع شدند و رفته‌نی خدمت امام، در راه حضرت را دیدند که با دو نفر از غلامان می‌آمد. آن شخص عبای امام را از شانه‌اش جمع کرد و به شانه‌اش انداخت و همراهان شروع به خنده کردند.

امام فرمود: این کیست؟ گفتند مردی است که مردم را می‌خنداند و از آن‌ها پول می‌گیرد. حضرت فرمودند: به او بگویید، «روز قیامت آنان که عمر خود را به بطالت گذرانیدند زیان می‌برند».

بعد از این کلام آن شخص دست از حرکات ناشایست کشید و به راه راست هدایت یافت.^۲

شعر و حکمت

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| از عوض گردد تو را حاصل غرض | ۱- هرچه بینی در جهان دارد عوض |
| عمر باشد عمر، قدر آن بدان | بی عوض دانی چه باشد در جهان؟ |
| پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار | ۲- ای که دستت می‌رسد کاری بکن |
| چون ابر نو بهار و چو آب روان گذشت | ۳- دردا که روزگار جوانی و خوش دلی |
| بیدار شو که روز شد و کاروان گذشت | ای خفته شب ، به آرزوی سود بامداد |

۱. امالی صدق، ص ۳۰۶؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۶.

۲. درسی از اخلاق، ص ۱۲۰؛ امالی شیخ مفید، ص ۱۲۸.

اخلاق و ادب

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

- سرآمد اخلاق

۱. ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری.

تفسیر

کلمه "خلق" به معنای ملکه نفسانی است که افعال بدنی مطابق اقتضای آن ملکه، به آسانی از آدمی سر می‌زند، حال چه این که آن ملکه از فضائل باشد، مانند عفت، شجاعت و امثال آن و چه از رذائل، مانند حرص، جبن و امثال آن، ولی اگر مطلق ذکر شود، فضیلت و خلق نیکو از آن فهمیده می‌شود.^۱

- اخلاق پیامبر چگونه اخلاقی است؟

اخلاقی که عقل در آن حیران است، لطف و محبتی بی‌نظیر، صفا و صمیمیتی بی‌مانند، صبر و استقامت و تحمل و حوصله‌ای توصیف ناپذیر.

اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می‌کنی، تو خود بیش از همه عبادت می‌نمایی و اگر از کار بد بازمی‌داری، تو قبل از همه خودداری می‌کنی، آزارت می‌کنند و تو اندرز می‌دهی، ناسزاییت می‌گویند و برای آن‌ها دعا می‌کنی، بر بدن‌ت سنگ می‌زنند و خاکستر داغ بر سرت می‌ریزند و تو برای هدایت آن‌ها دست به درگاه خدا برمی‌داری. آری تو

۱. قلم، آیه ۴.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱۹، ص ۶۱۸ - ۶۱۹.

کانون محبت و عواطف و سرچشمۀ رحمتی.^۱

-نرم‌خویی، عامل جذب

۲. **فِيمَا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لِيَتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيلًا القَلْبَ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ ؟**؛ به برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم (و مهربان) شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند.

تفسیر

کلمه: "فظ" به معنای جفاکاری رحم است و غلیظ بودن قلب، کنایه است از نداشتن رقت و رافت، کلمه: "انفضاض" که مصدر فعل "انفضوا" است، به معنای متفرق شدن است.

در این آیه شریفه التفاتی به کار رفته، چون در آیات قبل خطاب، متوجه عموم مسلمین بود، در این آیه متوجه شخص رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم} شده و خطاب در اصل معنا در حقیقت باز به عموم مسلمین است و می‌خواهد بفرماید: رسول ما به رحمتی از ناحیه ما نسبت به شما مهربان شده است و به همین جهت به او امر کردیم که از شما عفو کند.^۲

در آیه فوق، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر شده و می‌فرماید: در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی، در حالی که اگر خشن و تندخوا و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

"فظ" در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است، و غلیظ القلب به کسی می‌گویند که سنگدل می‌باشد و عملاً انعطاف و محبتی نشان نمی‌دهد. بنابراین، این دو کلمه گرچه هر دو بمعنی خشونت است اما یکی غالباً در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می‌رود و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۷۲ - ۳۷۱.

۲. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۳. ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۸۶.

کامل پیامبر و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنه کار می کند.^۱

پیام‌ها

- ۱- نرمش با مردم، یک هدیه الهی است: «فَبِمَا رَحْمَةِ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ».
- ۲- افراد خشن و سخت گیر نمی توانند مردم‌داری کنند: «لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ».^۲

آیات مربوط

- الگوهای اخلاقی

۳. ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾؛ مسلمًا برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود.
۴. ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾؛ برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت.

- دستورهای همگانی

۵. ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْأَعْرُفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾؛ با آن‌ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان.

ارجاعات قرآنی

- ۱- ادب در گفتار: اسراء، آیات ۲۳ و ۲۸؛ حج، آیات ۲۶ و ۳۰؛ مومنون، آیه ۳۳؛ صرف، آیه ۲؛ نمل، آیه ۲۲؛ طه، آیه ۴۴؛ نساء، آیه ۶۳.
- ۲- توصیه‌های اخلاقی: مجادله، آیات ۱۱-۹؛ حجرات، آیات ۱۲-۱۱؛ نجم، آیه ۳۲؛ احزاب، آیه ۵۳.

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲. تفسیر نور، ج ۲، ص ۱۸۴.

۳. احزاب، آیه ۲۱.

۴. ممتحنه، آیه ۴.

۵. اعراف، آیه ۱۹۹.

٧٤ / ره توشه راهیان نور(پیام‌های قرآنی)

۳- ادب تعلیم و تعلم: کهف، آیات ۷۰-۶۶.

روايات

- هدف از بعثت

۱. قالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

بعثت لاتتم مكارم الاخلاق^۱؛ مبعوث شده‌ام تا برنامه‌های مکارم اخلاقی را تتمیم و تکمیل نمایم.

- ارزش‌ها

۲. قالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

خیار کم احسنکم اخلاقاً الذين يالفنون ويولفون^۲؛ بهترین شما کسانی هستند که اخلاقشان نیکوتر است، آنان که با مردم طرح الفت و محبت می‌ریزند و مردم نیز با آنان پیوند انس و دوستی برقرار می‌کنند.

۳. قالَ أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ما نحل والد ولدا نحلا افضل من ادب حسن^۳؛ بخشش وتفضل هیچ پدری به فرزندش بخوبی از بخشش ادب و تربیت نیک نیست.

۴. قالَ أميرالمؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لا میراث كالادب^۴؛ ارثی برای فرزندان بهتر از ادب نیست.

۱. سفینه، ص ۴۱۰.

۲. تحف العقول، ص ۴۵.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۵.

۴. غرر الحكم، ص ۸۳۱.

روایات مربوط

—ادب اکتسابی است

۵. قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

الاداب مکاسب^۱؛ اخلاق و ادب به دست آوردنی (اکتسابی) هستند.

—رابطه ادب و گناه

۶. قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

مَنْ قَلَّ ادْبَهُ كَثُرَتْ مَسَاوِيهُ^۲؛ کسی که ادبش کم باشد، گناهانش بسیار خواهد بود.

۷. قال امیرالمؤمنین علیه السلام:

مَنْ كَلَّفَ بِالْأَدَبِ قَلَتْ مَسَاوِيهُ^۳؛ کسی که به ادب وادر شود، گناهانش کم خواهد بود.

داستان‌ها

۱- علی علیه السلام و کاسب بی‌داد

در ایامی که امیرالمؤمنین علیه السلام زمامدار کشور اسلام بود، اغلب به سرکشی بازارها می‌رفت و گاهی به مردم تذکراتی می‌داد.

روزی از بازار خرمافوشان گذر می‌کرد، دختر بچه‌ای را دید که گریه می‌کند، ایستاد و علت گریه‌اش را پرسش کرد. او در جواب گفت: آقای من یک درهم داد خرما بخرم، از این کاسب خریدم به منزل بردم اما نپسندیدند، حال آورده‌ام که پس بدهم، کاسب قبول نمی‌کند.

حضرت به کاسب فرمود: «این دختر بچه خدمتکار است و از خود اختیار ندارد، شما

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۵۳.

۲. غررالحكم، ص ۶۲۴.

۳. همان، ص ۶۴۵.

۷۶ / ره‌توشه راهیان نور(پیام‌های قرآنی)

خرما را بگیر و پولش را برگردان».

کاسب از جا حرکت کرد و در مقابل کسبه و رهگذرها با دستش به سینه علی علیه السلام زد که او را از جلوی دکانش رد کند.

کسانی که ناظر جریان بودند آمدند و به او گفتند: چه می‌کنی این علی بن ابیطالب علیهم السلام است!.

کاسب خود را باخت، رنگش زرد شد و فوراً خرمای دختریچه را گرفت و پولش را داد.

سپس به حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین علیهم السلام! از من راضی باش و مرا ببخش.
حضرت فرمود: «چیزی که مرا از تو راضی می‌کند این است که روش خود را اصلاح
کنی و رعایت اخلاق و ادب را بنمایی».^۱

۲- مسلمان و کتابی

در آن ایام، شهر کوفه مرکز ثقل حکومت اسلامی بود. در تمام قلمرو کشور وسیع اسلامی آن روز، به استثنای قسمت شامات، چشم‌ها به آن شهر دوخته بود که چه فرمانی صادر می‌کند و چه تصمیمی می‌گیرد.

در خارج این شهر دو نفر، یکی مسلمان و دیگری کتابی (یهودی یا مسیحی یا زردشتی) روزی در راه به هم برخورد کردند. مقصد یکدیگر را پرسیدند، معلوم شد که مسلمان به کوفه می‌رود و آن مرد کتابی در همان نزدیکی، جای دیگری را در نظر دارد که برود. توافق کردند که چون در مقداری از مسافت راهشان یکی است با هم باشند و با یکدیگر مصاحبت کنند.

راه مشترک، با صمیمیت، در ضمن صحبت‌ها و مذاکرات مختلف طی شد. به سر دوراهی رسیدند، مرد کتابی با کمال تعجب مشاهده کرد که رفیق مسلمانش از آن طرف که راه کوفه بود نرفت و از این طرف که او می‌رفت آمد.

۱. داستان‌ها و پندها، ج ۱، ص ۴۶؛ بخار الانوار، ج ۹، ص ۵۱۹.

پرسید: مگر تو نگفته من می خواهم به کوفه بروم؟
- آری.

- پس چرا از این طرف می آیی؟ راه کوفه که آن یکی است.
- می دانم، می خواهم مقداری تو را مشایعت کنم. پیغمبر ما فرمود: «هرگاه دو نفر در یک راه با یکدیگر مصاحبت کنند، حقی بر یکدیگر پیدا می کنند»، اکنون تو حقی بر من پیدا کردی. من به خاطر این حق که به گردن من داری، می خواهم چند قدمی تو را مشایعت کنم و البته بعد به راه خودم خواهم رفت.
- وای! پیغمبر شما که این چنین نفوذ و قدرتی در میان مردم پیدا کرد و به این سرعت دینش در جهان رایج شد، حتماً به واسطه همین اخلاق کریمه اش بوده.
تعجب و تحسین مرد کتابی در آن هنگام به منتها درجه رسید که برایش معلوم شد این رفیق مسلمانش، خلیفه وقت (علی بن ابیطالب علیهم السلام) بوده. طولی نکشید که همین مرد، مسلمان شد و در شمار افراد مؤمن و فداکار اصحاب علی علیهم السلام قرار گرفت.^۱

۳- احترام شایان به دو دختر اسیر

پس از جنگ حنین که در سال هشتم هجری در طائف واقع شد، مسلمانان با پیروزی کامل و بدست آوردن غنائم و اسیران بسیار از دشمن به مدینه بازگشتند.
در میان اسیران از طایفه طیّ نیز دختر کی دیده می شد، به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: پدر من حاتم طائی شخصی آزاد مرد و سخی بود و به بی پناهان پناه می داد، اسیران را آزاد می کرد، مهان نواز بود، در برخورد با افراد، بلند سلام می کرد و در رفع نیاز نیازمندان می کوشید.

پیغمبر علیهم السلام فرمود: «ای دختر ک! این صفات از صفات مؤمنان راستین است، اگر پدرت مسلمان بود، برای او طلب آمرزش و رحمت می کردم، ولی من اخلاق نیک را دوست دارم، چنان که خداوند دوست دارد».

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷۰.

به این خاطر که پدر آن دخترک، مردی دارای صفات عالی انسانی بود، پیامبر ﷺ او را آزاد کرد و احترام شایانی به او نمود. به این ترتیب به ما آموخت که باید به ارزش‌ها احترام گذاشت و صفات عالی انسانی را از هر کس که باشد محترم شمرد.

جالب این که دختر حلیمه سعدیه(خواهر رضاعی پیامبر ﷺ) نیز در میان اسیران بود. وقتی پیامبر ﷺ را دید نزدیک آمد و عرض کرد: ای محمد! خواهرت اسیر است.

رسول خدا ﷺ تا او را دید برخاست و عبای خود را فرش زمین کرد، او را روی آن نشاند و با احترام و محبت خاصی از او دلجویی کرد و از خانواده او احوال پرسی نمود، چرا که مادر او به پیامبر ﷺ، هنگام کودکی شیر داده بود و از پیامبر ﷺ نگهداری می‌کرد.^۱

ashuar

کم مباش از درخت سایه فکن هر که سنگت زند ثمر بخشش

حافظ، علم و ادب ورز که در مجلس شاه هر که رانیست ادب، لایق صحبت نبود

قدم منه به خرابات، جز به شرط ادب که سالکان درش محرمان پادشاهند

از بی‌ادبی کسی به جائی نرسید حقا که ادب تاج سر مردان است

فرق در بین بنی‌آدم و خوبان، ادب است آدمی‌زاد اگر بی‌ادب است، آدم نیست

۱. مولی محسن فیض، آداب معاشرت محمد(ص)، ص ۲۴.